

پیش‌گفتار

فرقه «وهابیت» منسوب به محمد بن عبدالوهاب بن سلیمان بن علی تمیمی نجدی است. شیخ محمد، مبتکر عقاید و هابیون نیست؛ زیرا قرن‌ها پس از او این عقاید یا بخشی از آنها به صورت‌های گوناگون اظهار شده، اما به صورت مذهب تازه‌ای در نیامده بود. و هابیون می‌گویند: این مذهب سلف صالح است. از این رو، آنان خود را «سلفیه» می‌نامند. شیخ محمد در سال ۱۱۱۵ق در شهر «عینیه» از شهرهای نجد تولد یافت. پدرش در آن شهر قاضی بود. او فقه حنبلی را نزد پدر خود، که از علماء حنبلی بود، آموخت و نیاکان او همگی بر مذهب احمد بن حنبل بوده‌اند. وی از همان زمان به مطالعه سرگذشت مدعیان نبوت همچون سیاح و... علاقه فراوان از خود نشان داد. هر چند می‌توان و هابیت را قرائتی جدید از مذهب سنی حنبلی دانست که با تفسیری سطحی و ظاهر بینانه از آیات و روایات، تنها خود را مسلمان دانسته و دیگران را مشرک و ریختن خون هر غیروهابی را مباح می‌شمارد، ولی اساس معتقدات و هابی‌ها را افکار و نظرات ابن تیمیه تشکیل می‌دهد. به همین دلیل، باید ابن تیمیه حنبلی را پیشرو علمای و هابی دانست که در قرن هشتم هجری می‌زیست. وی خود تحت تأثیر برخی احادیث و آراء احمد بن حنبل پیشوای حنبله متوفای سال ۲۴۱ق قرار داشت که در کتاب مشهور المسند و سایر آثارش آمده است (سبحانی، ۱۳۷۴، ص ۳۱).

ابن تیمیه در سی سالگی ملقب به «امام‌المجتهدین» حنبله شد و پس از وفات زین‌الدین بن‌المختار به جای او، که شیخ حنبله بود، عهده‌دار تدریس مدرسه «الحنبلیه» دمشق شد (ابن کثیر دمشقی، ۱۴۰۸ق، ص ۱۴۸).

ابن تیمیه با دخالت در کارهای سیاسی و اجتماعی و سخت‌گیری در مسئله امر به معروف و نهی از منکر خود را فردی قوی مطرح کرد و در بسیاری از مسائل اعتقادی و فقهی راه افراط را در پیش گرفت. علاوه بر اعتقاد به جسمانیت خدا، به علت جلوگیری از زیارت قبور، توسل به پیامبر اکرم ﷺ و بدگویی به علی بن ابیطالب ﷺ و مخالفت با پیشوایان مذاهب اربعه و حجت ندانستن اجماع امت، تجویز طلاق در ایام عادت، انکار برخی از ضروریات دین، مورد اعتراض شمار پرشماری از فقها و قضات زمان قرار گرفت و از تدریس و فتوا محروم شد. چندین بار در مصر، اسکندریه، مراکش، دمشق و شام به زندان افتاد. سرانجام، در سال ۷۲۸ق در دمشق درگذشت (سبحانی، ۱۳۷۴، ص ۳۰-۳۵).

پس از ابن تیمیه، محمد بن عبدالوهاب افکار و اندیشه‌های وی را احیا کرد. محمد بن عبدالوهاب، مذهب حنبلی داشت. البته بیشتر مردم شمال شبه‌جزیره، به‌ویژه مناطق حجاز و مکه از دیرباز بر مذهب امام احمد بن حنبل می‌زیستند. حنبلی‌ها در آغاز فقط به قرآن و احادیث متکی بودند و قواعد عقلی را

جستاری در شفاعت از منظر وهابیت

محمد فولادی* / محمد درویش**

چکیده

در کنار ادیان الهی و آسمانی صاحب شریعت، همواره ظهور و پیدایش فرقه‌های گوناگون، با مبانی فکری متفاوت و با برداشت‌های خاص از این ادیان، موضوعی چالش‌برانگیز بوده است. و هابیت در دنیای اهل تسنن، و بهائیت در تشیع از این جمله‌اند. و هابیت معتقد است مسلمانان از اسلامی که توسط پیامبر ﷺ تبلیغ شده و در قرآن کریم موجود است، فاصله گرفته‌اند. از این رو، آنان بازگشت به اسلام ساده و بسیط عصر پیامبر و عمل به سیره صحابه را در دستور کار خود قرار دادند. این فرقه توسط استکبار جهانی و در بدترین شرایط تاریخی که امت اسلام از چهار سو مورد تهاجم شدید استعمارگران قرار داشت و بیش از هر زمانی نیازمند وحدت بود، شکل گرفت.

و هابیت دارای مبانی فکری بس متنوعی است که بسیاری از آنها با مبانی اصیل اسلامی در تعارض است. این مقاله، با رویکرد نظری و تحلیل آثار مکتوب و هابیت، به بحث شفاعت از منظر آنها پرداخته، آن را مورد نقد و داوری قرار داده است.

کلیدواژه‌ها: وهابیت، شفاعت، دعا و توسل، ضرورت شفاعت.

شفاعت

۱. معنای شفاعت

ابن فارس می‌گوید: «الشین و الفاء و العین اصل صحیح يدلّ علی مقارنة الشیین، و الشفع خلاف الوتر»؛ شین و فاء و عین اصلی صحیح است که دلالت بر مقارنه و نزدیک شدن دو چیز به هم دارد و شفع خلاف وتر است» (ابن فارس، ۱۴۱۱ق، ج ۳، ص ۲۰۱). همچنین ابن منظور می‌نویسد: «شَفَعَ الْوَتْرَ مِنَ الْعَدَدِ شَفْعاً صَبْرَهُ زَوْجاً»؛ هنگامی گفته می‌شود عدد فرد، شفع شد که زوج شده باشد. (ابن منظور، ۱۳۰۰ق، ج ۸، ص ۱۸۳). راغب اصفهانی در مورد آیه «مَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا وَمَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا» (نساء: ۸۵)؛ کسی که شفاعت [تشویق و کمک] به کار نیکی کند، نصیبی از آن برای او خواهد بود؛ و کسی که شفاعت [تشویق و کمک] به کار بدی کند، سهمی از آن خواهد داشت، می‌گوید: «أى من انضم إلى غيره و عاونه و صار شفعا له أو شفيعاً في فعل الخير و الشر، فعاونه و قواه و شارکه في نفعه و ضره»؛ یعنی کسی که به غیر خود ضمیمه گردد و او را کمک کرده و شفیع او گردد یا شفیعش در کار خیر و شر شود و او را کمک کرده و تقویت نماید و شریک او در نفع و ضررش گردد و ذکر» (راغب، ۱۳۶۳، ص ۲۶۳). بنابراین، شفاعت از ماده «شفع» به معنای جفت در مقابل طاق است (فراهیدی، ۱۳۰۵ق، ج ۲، ص ۹۲۷). شفیع با کمک به شفاعت شونده موجب برداشته شدن عذاب از او یا ترفیع درجه‌اش می‌شود. گویا شفیع با انضمام به سببیت ناقص، که شفاعت شونده از آن برخوردار است، آن را کامل کرده و او را از عذاب می‌رهد یا به مقامی نایل می‌سازد (طباطبائی، ۱۳۹۳ق، ج ۱، ص ۱۵۷).

ابن‌اثیر درباره معنای اصطلاحی «شفاعت» می‌نویسد: «هی السؤال فی التجاوز عن الذنوب و الجرائم»؛ شفاعت، عبارت است از درخواست گذشت از گناهان و جرم‌ها (ابن‌اثیر، ۱۳۶۷، ج ۲، ص ۴۸۵). قاضی عبدالجبار معتزلی نیز در تعریف شفاعت می‌گوید: «التوسُّطُ لِلْغَيْرِ بِجَلْبِ مَنْفَعَةٍ أَوْ دَفْعِ مَضَرَّةٍ»؛ شفاعت عبارت است از واسطه شدن به جهت جلب منفعت یا دفع ضرر از غیر (همدانی، ۱۴۰۸، ص ۶۸۸). در واقع، شفاعت حکومت قانونی از قوانین الهی بر قانون دیگر است و حقیقت آن، ایصال نفع یا دفع شر به نحو حاکمیت قانونی بر قانون دیگر است. رحمت خداوند بر عذابش سبقت دارد و با شفاعت، شفاعت شونده از شمول قانون عذاب خارج شده، مشمول عفو و گذشت و رحمت خداوند می‌گردد. بنابراین، شفاعت به معنای نفی مولویت خدا یا نفی عبد بودن شفاعت کننده نیست، بلکه شفیع، که بنده مقرب حضرت حق است، به اذن خدای متعال و بر اساس قانونی که خود خدای متعال قرار داده، به کمک شفاعت شونده آمده و درباره او وساطت می‌کند (طباطبائی، ۱۳۹۳ق، ج ۱، ص ۱۵۷-۱۵۹؛ مصباح، ۱۳۶۷، ص ۶۸-۶۶). شفیع هم وقتی در دادگاه الهی شفاعت می‌کند، چون این شفاعتش به اذن خداست و

برای استنباط احکام تفسیر قرآن و شریعت مردود می‌دانستند. آنان خود را به حدیث پایبند می‌دانند. از این رو، اندیشه‌ورزی عقلانی را در مسائل دینی به هیچ‌وجه جایز نمی‌دانند. مذهب حنبلی، از میان مذاهب چهارگانه اهل سنت، معروف به مذهب اهل حدیث است و هر عمل و عقیده‌ای که برای آن، آیه یا حدیثی وجود نداشته باشد، بدعت و حرام می‌دانند (همان، ص ۳۵).

وهابیون، که خود را پیرو اسلام و سلف صالح می‌دانند، معتقدند مسلمانان از اسلامی که توسط پیامبر ﷺ تبلیغ شده و در قرآن کریم موجود است، فاصله گرفته‌اند. از این رو، بازگشت به اسلام ساده و بسیط عصر پیامبر و عمل به سیره صحابه را در دستور کار خود قرار دادند. آنان همچنین تأویل در بررسی آیات قرآن را جایز ندانسته، معتقدند قرآن را باید به همین صورتی که هست خواند و به آن عمل کرد. آنان برای دسترسی به اهداف خود، ابتدا به حکومت‌های محلی روی آورده، و با راه انداختن جنگ‌های داخلی رفته‌رفته قلمرو قدرت خود را توسعه دادند تا سرانجام، بر کل شبه‌جزیره عربستان مسلط شدند.

ظهور وهابیت و طرح مجدد افکار ابن تیمیه توسط محمدبن عبدالوهاب، در بدترین اوضاع، شرایط تاریخی نامناسبی صورت گرفت که امت اسلام از چهار سو مورد تهاجم شدید استعمارگران قرار داشت و بیش از هر زمانی نیازمند وحدت بود. در این زمان، انگلیسی‌ها بخش اعظمی از هند را از چنگ مسلمانان درآوردند و لشکر آنان گام به گام به سمت جنوب و غرب ایران پیش‌روی می‌کرد. فرانسوی‌ها به رهبری ناپلئون، مصر، سوریه و فلسطین را با قوه قهریه اشغال کرده بودند. روس‌های تزاری، که مدعی جانشینی سزارهای مسیحی روم شرقی بودند، با حملات مکرر به ایران و دولت عثمانی می‌کوشیدند قلمرو حکومت خویش را از یک سو، تا قسطنطنیه و فلسطین و از سوی دیگر، تا خلیج فارس گسترش دهند. به همین دلیل، اشغال نظامی ایران و دولت عثمانی و اروپا و قفقاز را در صدر برنامه‌های خود قرار داده بودند. حتی آمریکایی‌ها چشم طمع به کشورهای اسلامی شمال آفریقا دوخته و با گلوله‌باران شهرهای لیبی و الجزایر، سعی در رخنه و نفوذ به جهان اسلام را داشتند (رضوانی، ۱۳۸۹، ص ۴۹-۶۸). در چنین شرایطی، وهابیت شکل گرفت و بیش از پیش موجب تفرقه و جدایی مسلمانان گردید.

وهابیت، در بسیاری از مبانی فکری و اعتقادی، در بسیاری از اصول مسلم دینی، با سایر فرق مسلمانان دارای دیدگاه‌های متفاوت و بعضاً متعارض می‌باشد که عمدتاً توسط ابن تیمیه و یا عبدالوهاب به وجود آمده است. از این رو، پرداختن به مبانی فکری و آرا و افکار وهابیت، و نقد آن مجال وسیع می‌طلبد. در این میان، این مقال، به بحث «شفاعت» از منظر وهابیت پرداخته، نقد و بررسی آن را وجهه همت خود قرار داده است.

در حقیقت، خود خداوند از وی خواسته تا برای افرادی با ویژگی‌های خاصی شفاعت کند. این امر هیچ منافات با توحید افعالی ندارد، بلکه همه شفاعت‌ها به خدا برمی‌گردد و به اذن و مشیت و اراده خداوند محقق می‌شود: «قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا» (زمر: ۴۴).

۲. شفاعت؛ دعا و توسل

معنای شفاعت، طلب و درخواست چیزی است از صاحب شفاعت برای شفاعت‌شونده. در این صورت، شفاعت پیامبر یا غیر او، به معنای دعا و نیایش او به درگاه الهی است که بخشش گناه و برطرف کردن نیازها را از خداوند خواهان است. پس شفاعت نوعی دعاست. جواز طلب دعا از ضروریات دین است. با این سخن، طلب شفاعت و یا دعا از هر مؤمنی جایز است، چه رسد به پیامبران، به‌ویژه رسول گرامی ﷺ. در شفاعت، شفیع به‌خاطر مقام و مرتبه‌ای که نزد خدا دارد، اجازه می‌یابد تا برای مجرم‌ها و گناهکاران وساطت کند و از طریق دعا و نیایش از خداوند بخواهد که از تقصیر آنها درگذرد. البته این نکته را نباید فراموش کرد که شفاعت در گرو یک رشته شرایطی است و بدون تحقق یافتن آن امکان‌پذیر نیست. با نگاهی به زمان پیامبر گرامی ﷺ و دوره‌های بعد، مسلمانان در شرایط و مناسبت‌های مختلف اقدام به درخواست شفاعت می‌کردند و سیر تاریخ اسلام این مطلب را تایید می‌کند. مرحوم علامه امینی در توضیح توسل و شفاعت می‌فرماید:

توسل بیش از این نیست که شخصی با واسطه قراردادن ذوات مقدسه به خدا نزدیک شود و آنان را وسیله برآورده شدن حاجات خود قراردهد؛ زیرا آنان نزد خدا آبرومندند، نه اینکه ذات مقدس آنان را به‌طور مستقل در برآورده شدن حاجت‌هایش دخیل بدانند، بلکه آنان را مجاری فیض، حلقه‌های وصل و واسطه‌های بین مولی و بندگان می‌داند... با این عقیده که تنها مؤثر حقیقی درعالم وجود خداوند سبحان است و تمام کسانی که توسل به ذوات مقدسه می‌شوند، همین نیست را دارند، حال این چه ضدی با توحید دارد؟ (امینی، بی تا، ج ۳، ص ۴۰۳).

۳. شفاعت در قرآن

در ذیل، به برخی از آیات شفاعت اشاره می‌شود:

۱. آیات نافی شفاعت: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (بقره: ۲۵۴)؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید از آنچه به شما روزی داده‌ایم، انفاق کنید، پیش از آنکه روزی فرا رسد که در آن، نه خرید و فروش است و نه دوستی، و نه شفاعت و کافران خود ستمگرند.

از آنجایی که آیات دیگر به وجود شفاعت به اذن خداوند متعال صراحت دارد، این آیه شفاعت بدون اذن را نفی می‌کند.

۲. ابطال عقیده یهود در شفاعت: «يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يَقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ» (بقره: ۴۷ و ۴۸)؛ ای بنی اسرائیل! نعمت‌هایی را که به شما ارزانی داشتم به‌خاطر بیاورید و (نیز یاد آورید که) من شما را بر جهانیان برتری بخشیدم و از آن روز بترسید که کسی مجازات دیگری را نمی‌پذیرد و از او شفاعت پذیرفته نمی‌شود و نه غرامت از او قبول خواهد شد و نه یاری می‌شوند (بقره: ۴۷ و ۴۸).

قرآن اعتقاد به یک نوع شفاعت باطل را که در یهود بوده، رد می‌کند؛ شفاعتی که هیچ‌گونه شرطی در شفیع یا کسی که شفاعت‌شده قرار نمی‌دهد و هیچ نوع ارتباطی با اذن خداوند ندارد. این مطلب با آیات دیگر، که اصل شفاعت به اذن خدا را ثابت دانسته و نیز با روایاتی که بیان خواهد شد، به دست می‌آید.

۳. نفی شفاعت از کافران: «وَكُنَّا نَكْذِبُ بِيَوْمِ الدِّينِ حَتَّىٰ آتَانَا الْيَقِينَ فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ» (مدثر: ۴۶ - ۴۸)؛ و همواره روز جزا را انکار می‌کردیم تا زمانی که مرگ ما فرا رسید، پس در آن روز شفاعت، شفاعت‌کنندگان به حال آنها سودی نمی‌بخشد.

از آنجاکه مورد آیه، کسانی است که روز قیامت را تکذیب می‌کرده‌اند، مراد آیه، نفی شفاعت از کافران است.

۴. نفی صلاحیت شفاعت از بت‌ها: «وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شَفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَتُبْتُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ» (یونس: ۱۸)؛ آنها غیر از خدا، چیزهایی را می‌پرستند که نه به آنان زیان می‌رساند، و نه سودی می‌بخشد و می‌گویند: اینها شفیعان ما نزد خدا هستند! بگو: آیا خدا را به چیزی خبر می‌دهید که در آسمان‌ها و زمین سراغ ندارد؟ منزه است او، و برتر است از آن همتایانی که قرار می‌دهند.

این آیه بیان می‌کند بت‌ها هیچ نفعی از نظر شفاعت ندارند.

۵. اختصاص شفاعت به خداوند: «قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» (زمر: ۴۴)؛ بگو: تمام شفاعت از آن خداست؛ (زیرا) حاکمیت آسمان‌ها و زمین از آن اوست و سپس همه شما را به سوی او باز می‌گردانند، این آیه شفاعت را منحصرأ از آن خدا می‌داند.

۶. شفاعت مشروط برای غیر خدا: «مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ» (یونس: ۳)؛ هیچ شفاعت‌کننده‌ای جز به اذن او نیست. «وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ...» (سبأ: ۲۳)؛ هیچ شفاعتی نزد او (خدا) جز برای کسانی که اذن داده، سودی ندارد. این آیات شفاعت غیر را مشروط به اذن خدا می‌داند. از این‌رو،

می‌توان گفت: مقتضای جمع بین آیات در زمینه شفاعت این است که طبق عقیده توحید افعالی، و اینکه مؤثری بلاصالحه در عالم به جز خدا نیست، و هر تأثیری به اذن و اراده اوست. برخی آیات، شفاعت را منحصرأً برای خدا قرار داده است، ولی منافات ندارد که این حق اختصاصی خود را به کسی بدهد، تا با اجازه او، آن را اعمال کند. همان‌گونه که به پیامبر ﷺ و اولیای خود چنین اجازه‌ای داده است. علامه طباطبائی در همین زمینه می‌فرماید: در آیاتی شفاعت به صورت مطلق از دیگران نفی شده، در آیاتی شفاعت مختص خداوند شمرده شده و در برخی دیگر، شفاعت غیر خدا به اذن الهی، ثابت گشته تا مشخص گردد که شفیع در عرض خداوند نیست و شفاعت مقامی است که خداوند آیات به او اعطا کرده و هیچ‌گاه مستقل از خدا نخواهد بود (طباطبائی، ۱۳۹۳ق، ج ۱، ص ۱۵۷).

اجماع ائمت در شفاعت

شفاعت یکی از اصول اعتقادی مسلم اسلامی است؛ اصل آن مورد پذیرش تمام فرقه‌های مسلمانان می‌باشد. آنچه اختلافی است، مسائلی از این قبیل است: آیا شفاعت برای رفع عقاب است یا برای ارتقای درجه، یا هر دو؟ آیا مرتکب گناه کبیره مشمول شفاعت می‌گردد، یا نه؟ شافعان چه کسانی هستند؟ و غیره. برای مثال، معتزله برآنند که شفاعت صرفاً برای زیادت ثواب است، نه دفع عقاب، و کسانی که گناه کبیره کرده‌اند، مشمول شفاعت واقع نمی‌شوند (جرجانی، ۱۳۲۵ق، ج ۸، ص ۳۱۲-۳۱۳؛ محقق حلّی، ۱۴۱۴ق، ص ۱۲۶؛ ایچی، بی‌تا، ص ۳۸۰).

در این زمینه ماتریدی ذیل آیه شریفه «وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى» (انبیاء: ۲۸) می‌گوید: «این آیه اشاره به شفاعت مقبول در اسلام دارد» (ماتریدی، ۱۳۹۱ق، ص ۱۴۸). کلاباذی (متوفای ۳۸۰ق) می‌گوید: «علما اجماع دارند که اقرار به تمام آنچه خداوند در مورد شفاعت ذکر کرده و روایات نیز بر آن توافق دارد، واجب است...» (کلابازی، ۱۴۱۲ق، ص ۵۴). ابوحفص نسفی (متوفای ۵۳۸ق) می‌گوید: «شفاعت رسولان و خوبان از امت اسلامی، در حق گناهکاران کبیره، با اخبار مستفیض، ثابت است» (به نقل از: تفتازانی، ۱۴۰۷ق، ص ۱۴۸). سیدمرتضی علم‌الهی در این‌باره می‌نویسد: «امت اسلام اتفاق دارند که شفاعت پیامبر اکرم ﷺ در حق امتش مورد پذیرش واقع می‌شود» (مرتضی، ۱۴۰۵ق، ص ۱۵۰). طبرسی نیز می‌گوید: «امت اسلام بر اینکه شفاعت پیغمبر اکرم ﷺ در نزد خداوند مقبول می‌افتد، اتفاق نظر دارند، گو اینکه در کیفیت آن اختلاف دارند» (طبرسی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۱۵۱؛ بحرانی، ۱۳۹۸ق، ص ۱۶۶). جرجانی از متکلمان بزرگ اهل سنت می‌نویسد: امت بر ثبوت اصل شفاعت مقبول پیامبر اکرم ﷺ متفقند (جرجانی، ۱۳۲۵ق، ج ۸، ص ۳۱۲). ایچی، دیگر متکلم بزرگ اهل سنت نیز می‌نویسد: «اجمع الامّة علی اصل الشفاعة»

(ایچی، بی‌تا، ص ۳۸۰). ابویحی اندلسی مفسر بزرگ اهل تسنن از کتاب *المنتخب* نقل می‌کند که «اجمعت الامّة علی ان للمحمد ﷺ شفاعة فی الآخرة» (تفتازانی، ۱۴۰۹ق الف، ج ۵، ص ۱۵۸). شیخ مفید می‌فرماید: امامیه اتفاق نظر دارند که رسول خدا ﷺ در روز قیامت برای جماعتی از مرتکبان گناهان کبیره از امت خود، شفاعت می‌کند و نیز امیرالمؤمنین و امامان دیگر برای صاحبان گناهان کبیره از شیعیان شفاعت می‌کنند و خداوند بسیاری از خطاکاران را با شفاعت آنان از دوزخ نجات دهد» (مفید، ۱۳۷۲ق، ص ۱۵). شعرانی حنفی می‌گوید: «همانا محمد ﷺ اولین شفاعت‌کننده روز قیامت است...» (الشعرانی المصری، ۱۹۵۹ق، ص ۱۷۰). علامه مجلسی می‌فرماید: «در مورد شفاعت، بین مسلمانان اختلافی نیست که از ضروریات دین اسلام است؛ به این معنا که رسول خدا ﷺ در روز قیامت برای امت خود، بلکه امت‌های پیشین شفاعت می‌کند...» (مجلسی، ۱۳۶۲ق، ج ۸، ص ۲۹).

بنابراین، اصل شفاعت مورد اتفاق مسلمانان است، گو اینکه در برخی خصوصیات آن اختلاف نظر وجود دارد.

وهابیت و شفاعت

هرچند شفاعت به‌صراحت در قرآن کریم و روایات فراوانی بیان شده و اصل شفاعت اولیای الهی در آخرت، امری مسلم و مورد قبول همه مسلمانان است و برخی علمای اهل سنت، به تفصیل در مورد آن سخن گفته و بر آن تأکید کرده‌اند، اما به اعتقاد وهابیون شفاعت فعل خداست و حق اوست و درخواست فعل وی از غیر او، عبادت او بوده، شرک محسوب می‌شود. آنها همین سخن را عیناً درباره درخواست شفای بیماران از اولیا و مشابه آن تکرار کرده، می‌گویند: این درخواست‌ها، درخواست فعل خدا از غیر اوست و طبعاً چنین درخواستی شرک است (مسلم، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۱۷ و ۱۳۰؛ ج ۲، ص ۲۲؛ ج ۷، ص ۵۹؛ بخاری، ۱۳۰۴ق، ج ۱، ص ۳۶؛ ج ۸، ص ۸۳؛ ج ۹، ص ۱۶۰؛ ابن‌حنبل، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۸۱؛ ج ۲، ص ۳۰۷؛ ج ۳، ص ۵؛ ج ۴، ص ۱۰۸؛ ج ۵، ص ۱۴۳؛ ج ۶، ص ۲۸؛ ج ۷، ص ۱۴۱۱؛ ج ۸، ص ۳؛ ج ۹، ص ۶۳؛ ج ۱۰، ص ۱۳۷۴). در حقیقت، وهابیت معتقدند که فقط باید از خداوند طلب شفاعت کرد تا پیامبر یا اولیاء را شفیع انسان قرار دهد. اما درخواست مستقیم شفاعت از پیامبر یا هریک از، صالحین و اولیاء شرک اکبر است. ابن‌تیمیه می‌گوید: اگر شخصی خطاب به مرده‌ای که در برزخ به سر می‌برد، بگوید: مرا دریاب، یا کمکم کن، یا شفیع من باش و یا مرا بر دشمنم یاری گردان و مانند این جملات، (که انجام آنها فقط در قدرت خداوند است)، از اقسام شرک است (ابن‌تیمیه، بی‌تا، ص ۴۰).

... کسی که نزد قبر نبی یا انسان صالحی آید و از وی کمک طلبد. مثلاً، بگوید: مرضش را زایل کند یا قرض او را ادا کند، شرکی آشکار است که گوینده آن باید توبه کند و اگر توبه

نکرد، باید کشته شود... بسیاری از افراد گمراه می‌گویند: این شخص از من به خداوند نزدیکتر است و من از خداوند دورتر هستم و من نمی‌توانم او را بخوانم، مگر به واسطه این شخص، و مانند این جملات. اینها همه گفتار مشرکان است (به نقل از: امین، ۱۴۱۰ق، ص ۲۱۴).

محملمبن عبدالوهاب نیز می‌گوید: «خواندن و استغاثه به غیر خداوند، موجب خروج از دین و دخول در جرگه مشرکان و پرستش کنندگان بت‌ها می‌شود و مال و خون چنین شخصی مباح است، مگر آنکه توبه کند» (همان). یا شیخ‌بن باز می‌گوید: کسی که بگوید: «اللهم انی اسالک بجاه انبیاءک و... جایز نیست، بلکه بدعت و شرک آلود است» (ابن عبدالله، ۱۴۱۵ق، ج ۴، ص ۳۱۱). از این‌رو، از نظر وهابیون درخواست شفاعت از پیامبر و اولیای الهی جایز نیست و بدعت است (امین، ۱۴۱۰ق، ص ۱۰).

ادله وهابیت برای تحریم شفاعت و نقد آن

همان‌طور که گذشت، شفاعت موردنظر شیعیان و بسیاری از اهل سنت، به این معناست که برخی از بندگان خاص خداوند در روز قیامت، به اذن خدا در حق گنه‌کاران امت شفاعت کرده و بدین وسیله، آن گنه‌کاران وارد بهشت می‌شوند. در این میان، هر چند وهابیت اصل شفاعت را قبول دارند، و معتقدند که هر چند در روز قیامت، شیعیان از گنه‌کاران امت شفاعت خواهند کرد، اما اولاً، ما نباید در این دنیا و برای امور دنیوی از آنها طلب شفاعت کنیم. ثانیاً، اگرچه پیامبران حق شفاعت دارند، ولی ما نمی‌توانیم مستقیماً از خود آنها طلب شفاعت کنیم، بلکه باید از مالک حقیقی شفاعت، که خدا باشد، بخواهیم که اجازه شفاعت را به ما یا آنها بدهد و اگر کسی شفاعت را مستقیماً از خودشان بخواهد، مشرک شده است (ابن تیمیه، بی تا، ص ۴۲؛ سبحانی، ۱۳۷۴، ص ۲۹۳ و ۲۹۴). البته، ایشان معتقدند که در زمان حیات پیامبر می‌توان به ایشان مراجعه نمود و از ایشان طلب بخشش کرد. همان‌گونه که قرآن می‌فرماید: «... اگر گروه منافق به خود ستم کرده بودند پیش تو می‌آمدند و از خدا آمرزش می‌خواستند و پیامبر [نیز] برای آنان طلب آمرزش می‌کرد، قطعاً خدا را توبه‌پذیر مهربان می‌یافتند» (نساء: ۶۴). آنچه مورد انکار وهابیت است، شفاعت در روز قیامت و یا در عالم برزخ است.

در این زمینه، ایشان به ادله‌ای تمسک می‌جویند که در اینجا به مهم‌ترین آنها اشاره می‌گردد:

۱. درخواست شفاعت، شرک است

وهابیون شفاعت در آخرت را به معنایی که گذشت، قبول دارند. مورد نزاع بین وهابیان با سایر مسلمانان، درخواست شفاعت از اولیای الهی در عالم برزخ است که وهابیون آن را جایز ندانسته، بلکه شرک به حساب می‌آورند. آنها می‌گویند:

و ما شفاعت را برای پیامبران محمد ﷺ در روز قیامت به حسب آنچه از روایات وارد شده ثابت می‌کنیم. همچنین آن را برای سایر انبیا و ملائکه و اولیا و اطفال به حسب آنچه وارد شده ثابت می‌کنیم، ولی شفاعت را از مالک آن و کسی که آن را به افرادی از موحدین با سعادت داده می‌خواهیم، آن‌گونه که در روایات وارد شده است؛ به اینکه یکی از ما در حال تضرع به سوی خدای متعال بگوید: بار خدایا! پیامبر ما محمد ﷺ را در حق ما روز قیامت شفیع قرار بده، یا بگوید: بار خدایا! بندگان صالح خود یا ملائکه یا امثال آنان را در حق من شفیع گردان. ولی این را باید از خدا طلب کند نه از شفیعان، یعنی نگوید: ای رسول خدا، ای ولی خدا از تو شفاعت یا نحو آن را در خواست می‌کنم مثل اینکه بگوید: مرا دریاب، مرا (ابن تیمیه، بی تا، ص ۴۲).

پیامبران ﷺ و اولیای الهی در این جهان حق شفاعت ندارند، بلکه این حق برای آنها تنها در آخرت است. هر کس بنده‌ای از بندگان خدا را میان خود و خدا واسطه قرار دهد و از او بخواهد که در حق وی شفاعت کند، دچار شرک در عبادت شده است. ایشان معتقدند که خداوند به پیامبر گرامی اسلام ﷺ حق شفاعت داده، ولی ما را از مطالبه شفاعت از او بازداشته است. ما باید شفاعت را از خدا بخواهیم که اجازه شفاعت را به پیامبر داده است (همان).

در پاسخ در نقد همین کلام از زبان اهل سنت، شیخ حسن کامل ملطوی، از علمای مصر می‌گوید:

و اگر برای هر مؤمنی شفاعتی نزد خداوند در روز قیامت است، پس چرا برای مقربان شفاعتی در برزخ نباشد. درحالی‌که برزخ راهی به سوی آخرت است و خداوند متعال در شأن آنان می‌فرماید: «هیچ کس نمی‌داند چه پاداش‌های مهمی که مایه روشنی چشم‌هاست برای آنها نهفته شده، این پاداش کارهایی است که انجام می‌دادند» و شکی نیست از جمله عنایاتی که مایه روشنی چشم آنهاست، این است که رحمت خدا بر مؤمنان از دستان آنان جاری شود، و اینکه خداوند زوار آنها را در حاجاتشان تکریم نماید؛ چراکه آنان با زیارت ایشان، زیارت خالصی برای خدا و در راه محبت خداوند متعال داشته‌اند، و آنان را صدا زده‌اند تا برایشان طلب مغفرت نمایند، دعای به مغفرت کرده و خوشحال می‌شوند که از جانب خداوند جایزه بگیرند، و او سبحانه و تعالی صاحب فضل بر تمام بندگان است. بگو: به فضل و رحمت خدا، باید خوشحال شوند که این، از تمام آنچه گردآوری کرده‌اند، کمتر است (ملطوی، بی تا، ص ۵۲۰)

ثانیاً، توحید در عبادت، از ارکان توحید است که در قرآن به آن اهمیت فراوان داده شده است، ولی آیا هر نوع درخواستی از انسان، عبادت و پرستش است یا اینکه پرستش معنای خاصی دارد؟ پرستش، درخواست توأم با نهایت ذلت و خضوع از فاعل مختار و متصرف بی‌منزاع در امور دنیا و آخرت است. هرگاه انسانی به این صورت چیزی از انسان دیگری بخواهد، می‌گویند او را پرستش کرده است. واژه «عبادت» به معنای خضوع، اطاعت، ذلت و انقیاد است. هر نوع خضوع و اطاعتی، شرک نیست؛ زیرا لازمه این سخن این است که همه مردم، از زمان حضرت آدم ﷺ تا امروز، مشرک و کافر باشند؛ زیرا هر فردی در طول عمر خود، به مقام بالاتر از خود خضوع نموده و از او اطاعت کرده و پیوسته در هر

زمانی فرزندی، و خدمتکار و سرباز نسبت به پدر و کارفرما و فرمانده مطیع بوده و در مقابل آنان خضوع کرده است. گواه بر اینکه مطلق خضوع و احترام، پرستش نیست، بلکه علاوه بر نهایت تذلل، باید عمل طوری باشد که خضوع کننده، خضوع شونده را فاعل مختار و مالک حقیقی امور دنیا و آخرت بداند. این است که خداوند به فرشتگان فرمان داد که بر آدم سجده کنند. همچنین حضرت یعقوب علیه السلام و همسر و فرزندان او در برابر حضرت یوسف علیه السلام سجده کردند. اگر واقعاً مطلق خضوع، پرستش بود هرگز خدا به فرشتگان دستور نمی داد که مرتکب شرک و کفر گردند (ر.ک: رضوانی، ۱۳۹۰).

حقیقت شفاعت در روز رستاخیز، جز این نیست که فیض الهی و رحمت گسترده او از ناحیه اولیای خدا به افراد گنهکار برسد. همان طور که فیض مادی خدا در این جهان به وسیله یک رشته علل و اسباب طبیعی، به انسان ها می رسد. اعتقاد به چنین اسباب مادی و معنوی که سببیت، تأثیر، کار و فعالیت آنان همگی به فرمان خدا و طبق اراده حکیمانه او انجام می گیرد، و همچنین درخواست شفاعت از آنها، کوچک ترین منافاتی با توحید در مراحل سه گانه (توحید ذات، توحید در افعال، توحید عبادت) ندارد؛ زیرا شفاعت خواهی از اولیای الهی سبب نمی شود که برای خدا شریک قائل شویم، یا موجودی را در تأثیر و افاضه، مستقل بیندیشیم، یا طوق بندگی کسی را به گردن نهمیم و او را به عنوان معبود پرستیم (ر.ک: مصباح، ۱۳۶۷، ص ۷۶).

در واقع، درخواست کننده شفاعت، شفیعیان درگاه الهی را بندگان مقرب و برگزیدگان درگاه پروردگار می داند. او می داند کسی که شفاعت می کند، نه هرگز خداست و نه کارهای خدایی مانند شفاعت به او تفویض شده که به طور خودسرانه و بدون اذن الهی درباره هرکس که بخواهد شفاعت کند و از گناه او درگذرد. شفیعیان روز محشر در اصل در چارچوب «اذن الهی» می توانند درباره افراد خاصی که روابط معنوی آنان با خدا برقرار بوده، درخواست مغفرت کنند. قرآن در این باره می فرماید: «و استغفر لِدَنبِكِ و لِلْمُؤْمِنِينَ» (محمد: ۱۹)؛ برای گناه خود و افراد با ایمان طلب آمرزش بنما. و یا می فرماید: «اگر آنان هنگامی که بر خویش ستم می کردند، پیش تو می آمدند و از خداوند طلب آمرزش می کردند و تو نیز برای آنان طلب آمرزش می کردی، خداوند را توبه پذیر و رحیم می یافتند» (نساء: ۶۴)؛ یعنی درخواست شفاعت نیز همچون خود اصل شفاعت امری عادی و مشروع قلمداد می شود. همچنین در آیه ۹۶ سوره یوسف فرزندان یعقوب، آنجاکه از پدر می خواهند برایشان از خداوند طلب آمرزش نماید، او درخواستشان را می پذیرد و برای فرزندان طلب مغفرت می کند.

۲. سرزنش درخواست شفاعت مشرکان از غیر خدا در قرآن

وهابیون معتقدند که خداوند متعال در قرآن کریم، مشرکان عصر رسالت را که از غیر خدا طلب شفاعت می کردند، سرزنش کرده، فرموده است: «و یعبدون من دون الله ما لایضرهم و لاینفعهم و یقولون هولاء شفعاؤنا عندالله» (یونس: ۱۸)؛ و غیر خدا را عبادت می کنند که نه آنها را ضرر و نه نفعی نمی رساند و می گویند که غیر خدا شفیعیان ما نزد خدا هستند. بنابراین، شفاعت امری ناپسند است. ابن تیمیه می گوید:

همانا مشرکان شفاعت را از بت هایشان می خواستند و لذا خداوند آن را عبادت آنان نامید، آنجاکه می فرماید: «آنها غیر از خدا، چیزهایی را می پرستند که نه به آنان زیان می رساند، و نه سودی می بخشد؛ و می گویند: اینها شفیعیان ما نزد خدا هستند»، شاهد در آیه، قول خداوند متعال است که می فرماید: «آنها غیر از خدا چیزهایی را می پرستند» با ملاحظه آنچه که در ذیل آیه آمده است. «و می گویند: اینان شفیعیان ما نزد خداوند» و جهت عبادت آنها نسبت به بت ها این بود که می گفتند: «آنها شفیعیان ما هستند» (ابن تیمیه، ۱۳۱۴ق. ج ۱، ص ۱۵).

در پاسخ این شبهه باید گفت: آنچه موجب مذمت و محکومیت مشرکان شده است، این است که آنها اولاً، غیر خدا را عبادت می کردند و ثانیاً، برای آنها مقام شفاعت قائل بودند. درحالی که خداوند برای معبودهای آنان چنین حقی قرار نداده بود. به عبارت دیگر، عبادت غیر خدا به همراه شفیع دانستن معبودهای ساختگی، موجب مذمت آنها شده است. درحالی که در مسئله شفاعت ما بر این باوریم که اولاً، عبادت غیر خدا جایز نیست. ثانیاً، مقام شفاعت را نیز اصالتاً از آن خدا دانسته که به طور اذنی و غیراستقلالی به برخی از بندگان خاص خود داده است و ثالثاً، شفیعیان ما بندگان برگزیده خداوند هستند. بنابراین، هیچ گونه اشتراکی میان شفاعت از دیدگاه شیعه و شفاعت مشرکان از غیر خدا، که مورد سرزنش قرآن کریم قرار گرفته است، وجود ندارد. از این رو، نمی توان از این جهت آن را سرزنش کرد. اساساً طلب شفاعت از شفیعیان، همراه با این عقیده که تا خداوند اجازه ندهد، شفاعتی صورت نمی گیرد، تأکید بر اعتقاد به وحدانیت خداوند است.

۳. انحصاری بودن شفاعت به خداوند

وهابیون بر این باورند که مطابق آیات قرآنی، شفاعت منحصر به خداوند است؛ چراکه خود فرموده است: «قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِیعاً» (زمر: ۴۴). از این رو، اعتقاد به شفاعت غیر خدا، مخالف با آیات نورانی قرآن کریم است. محمدبن عبدالوهاب می گوید:

شفاعت بر دو نوع است: شفاعت باطل و شفاعت صحیح. شفاعت باطل آن است که از غیر خدا طلب

است که کسی به شخصی که از دنیا رفته، بگوید: مرا دریاب، از من شفاعت کن، مرا بر دشمنم یاری نما، و امثال آن. این درخواست‌ها که تنها خداوند بر آنها قادر است» (ابن تیمیه، بی‌تا، ص ۴۰). اگرچه مراد خداوند متعال در این آیه، مشرکانی است که از قبول سخن پیامبر ﷺ رویگردان بودند، اما تشبیه آنها به مردگان نشان از این واقعیت دارد که مشرک و مرده هر دو قابل تفهیم نیستند. از این رو، نمی‌توان از مرده چیزی خواست. طلب دعا در زمان حیات انسان جایز است، نمی‌توان از پیامبر یا ائمه علیهم‌السلام و یا سایرین پس از مرگ طلب دعا نمود؛ زیرا انسان مرده، چیزی نمی‌شنود.

هرچند وهابیان به وجود عالم برزخ معتقدند و منکر آن نیستند، اما معتقدند که ارتباط با برزخ وجود ندارد؛ نه مردگان می‌توانند برای زندگان کاری بکنند، نه زندگان مجازند که آنها را صدا بزنند و نه سودی از زندگان به مردگان می‌رسد. بن‌باز می‌گوید: «به ضرورت دینی و ادله شرعی دانسته شده که رسول خدا در هر مکانی حضور ندارد و فقط جسم او در قبرش در مدینه منوره است. ولی روحش در جایگاه اعلی در بهشت است... (بن‌عبدالله، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۳۸۰). آنان معتقدند که با اهدای ثواب نماز و قرآن به رسول خدا و مردگان سودی برای آن ندارد. این امر، بدعت است. همچنین اهدای ثواب و ختم قرآن برای رسول خدا جایز نیست و قرائت قرآن برای میت نیز بدعت است (همان). بنابراین، حاصل ادعای وهابیان این است:

۱. عدم ارتباط بین دنیا و عالم برزخ؛ مردگان در برزخ از عالم دنیا بی‌خبرند و صدای زندگان را نمی‌شنوند.
۲. عدم ارتباط مردگان با زندگان و عدم سودمندی مردگان برای زندگان.
۳. عدم سودمندی زندگان برای مردگان.

در پاسخ این شبهه باید گفت: روشن است که وقتی روح از جسد جدا می‌شود، دیگر نمی‌توان این جسد را مخاطب قرار داد؛ چرا که مرده، قوای درک و شعور را از دست داده است. خداوند نیز در این آیه به دنبال بیان و القای همین مطلب است. به عبارت دیگر، قدرت فهم انسان، به زنده بودن اوست، و مشرکان اگرچه به ظاهر زنده‌اند، ولی در حقیقت چون نمی‌فهمند، همانند جسد بی‌روح هستند. اگر ما از پیامبر اکرم ﷺ طلب شفاعت می‌کنیم، روشن است که از جسد وی چنین تقاضایی را نداریم، بلکه بر این باوریم که حقیقت وجودی وی که روح اوست، همچنان زنده و در حال حیات است؛ چراکه خداوند راجع به شهیدان می‌فرماید: «گمان نکنید که کسانی که در راه خدا کشته شده‌اند مرده‌اند، بلکه آنها زنده و نزد خدای خود روزی می‌خورند» (آل‌عمران: ۱۶۹). اگر شهیدان چنین هستند، به طریق اولی

شود؛ چیزی که تنها خدا بر آن قدرت دارد، به خاطر قول خدای متعال: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از آنچه به شما روزی داده‌ایم، اتفاق کنید! پیش از آنکه روزی فرا رسد که در آن، نه خرید و فروش است، و نه دوستی، و نه شفاعت؛ و کافران، خود ستمگرند. و شفاعت صحیح آن است که از خدا خواسته شود، و شفاعت کننده به شفاعت تکریم شده و شخصی که بر او شفاعت می‌شود، کسی است که خدا بعد از اجازه دادن از قول و عملش راضی شده است. همان‌گونه که خداوند متعال می‌فرماید: «چه کسی است که نزد خدا بدون اذنش شفاعت کند» (عبدالوهاب، ۱۴۱۶ق، ص ۲۵).

در پاسخ این شبهه نیز باید گفت: شفاعت از این جهت که نوعی تأثیرگذاری در سرنوشت بشر است، از مظاهر و جلوه‌های ربوبی خداوند است که اولاً و بالذات به خداوند اختصاص دارد. اما این مطلب با عقیده به شفاعت منافاتی ندارد؛ چراکه معتقدان به شفاعت تأکید دارند که شفیعان به‌طور استقلالی حق شفاعت ندارند. از این رو، باز هم تدبیر امور به دست خداوند است؛ یعنی انحصاراً شفاعت از آن خداست، مگر درجایی که او این حق را به دیگری واگذار نماید.

آنچه شرک محسوب می‌شود و توحید عبادی و توحید افعالی را مخدوش می‌سازد، این است که ما وقتی طلب دعا و یا شفاعت از غیر خدا می‌کنیم، او را قادر بالاستقلال بدانیم (ر.ک: مصباح، ۱۳۶۷، ص ۹۰). درحالی‌که، در شفاعت چنین نیست. ما تنها آنان را به واسطه آبرویی که در نظر خداوند دارند، واسطه بین خود و معبود قرار می‌دهیم. قرآن کریم می‌فرماید: «وَ الَّذِینَ لَا یَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ...» (فرقان: ۶۸). این آیه اشاره دارد که اگر با خدا و هم عرض او دیگری را بخوانید، مشرک شده‌اید. در جای دیگر می‌فرماید: «وَ یَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا یَضُرُّهُمْ وَ لَا یَنْفَعُهُمْ وَ یَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ» (یونس: ۱۸). پس ملاک شرک، عبادت غیر خداست. اما اگر مأذون از جانب خدا باشد، اشکالی ندارد. همچنین قرآن می‌فرماید: «وَ إِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّینِ کَهَيْئَةِ الطَّیْرِ بِإِذْنِی فَتَنْفُخُ فِیْهَا فَتَكُونُ طَیْرًا بِإِذْنِی» (مائده: ۱۱۰). در این آیه، می‌فرماید: اگر حضرت عیسی علیه‌السلام و یا سایر اولیای الهی قدرتی دارند، همه «باذن الله» می‌باشد و هیچ‌کس از خود مستقلاً قدرتی ندارد. اگر ما با این دیدگاه از اولیای الهی طلب دعا و شفاعت کنیم، مشکلی به وجود نمی‌آید؛ چراکه همچنان شفاعت منحصرأ از آن خداست.

۴. بی‌فایده بودن طلب شفاعت از مرده

در اندیشه وهابیان، اگرچه طلب شفاعت، دعا محسوب می‌شود، ولی تقاضا کردن از مرده بی‌فایده است؛ چراکه آنها در عالم برزخ بوده و حیاتی ندارند. قرآن کریم نیز بر این مطلب اصرار کرده است که مردگان غیر قابل تفهیم هستند: «إِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَى وَ لَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَكَلُوا مُدْبِرِینَ» (نمل: ۸۱)؛ تو نمی‌توانی مردگان و کران را که به تو پشت می‌کنند، تفهیم کنی. ابن تیمیه می‌گوید: از اقسام شرک آن

پیامبران نیز زنده هستند. حال که آنها را زنده دانستیم، می‌توان از آنها طلب شفاعت کرد (ر.ک: سبحانی، ۱۳۷۴). اما در خصوص بقای روح در عالم برزخ در قرآن باید گفت: هر انسانی این حس را دارد که شخصیتش با وجود تغییراتی که در جسم و بدن اوست، همواره ثابت است. آیا این شخصیت ثابت، همان روح و نفس او نیست؟ قرآن می‌فرماید: «تو ای نفس مطمئن به‌سوی پروردگارت بازگرد. درحالی‌که هم تو از او خشنودی و هم او از تو، پس در سلک بندگان من درآی و در بهشتم وارد شو» (فجر: ۲۷-۳۰). با استناد به آیات قرآن، مرگ انسان پایان حیاتش نیست، بلکه انتقال از حیاتی به زندگی دیگر است. انسان با مرگ وارد عالم جدیدی می‌شود که برتر و گسترده‌تر از عالم مادی است و روح او در آن عالم باقی است. قرآن کریم در حالات آل‌فرعون در پس از مرگ گرفتار عذاب برزخی‌اند، می‌فرماید: «عذاب آنها آتش است که هر صبح و شام بر آن عرضه می‌شود و روزی که قیامت برپا شود فرعونیان را در سخت‌ترین عذاب‌ها وارد کنی» (غافر: ۴۶).

از مجموع آیات و روایات استفاده می‌شود که بین حیات برزخی و حیات مادی ارتباط وجود دارد. از جمله در قرآن کریم در سوره‌اعراف آیه ۸۹ تا ۹۲ درباره‌ی قوم شعیب این موضوع آمده است. افزون بر آن، در روایات فراوانی از شیعه و سنی در اثبات عالم برزخ و حیات برزخیان و شنیدن سخنان زندگان وارد شده است. از این جمله است، پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: هیچ‌کس بر من سلام نمی‌کند، مگر اینکه خداوند روح مرا باز می‌گرداند تا پاسخ او را بدهد.

دیگر اینکه، روایات متعدد درباره‌ی زیارت اموات است که می‌فرماید: مرده در روز جمعه زائرش را بعد از طلوع فجر و قبل از طلوع شمس می‌شناسد (فراء البغدادی الحنبلی، ۱۴۱۹ق، ج ۲، ص ۳۰۳). خداوند در قرآن می‌فرماید: «انسان گناهکار پس از مرگ می‌گوید: پروردگارا مرا به دنیا برگردان شاید بتوانم آن اعمال صالحی را که ترک کردم، جبران کنم» (مؤمنون: ۹۹-۱۰۰). همچنین قرآن می‌فرماید: «بَلْ أَحْيَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ» (آل‌عمران: ۱۶۹). این آیات، دلیل بر این است که انسان در عالم برزخ دارای درک و شعور است.

اما این سخن وهابیان که می‌گویند: سودی از زندگان نصیب مردگان نمی‌شود نیز مخالف قرآن و سنت است. خداوند در قرآن به این امر اشاره می‌کند: «به یقین مردگان از دعای فرشتگان بهره‌مندند و خداوند دعای آنان را در حق صالحان مستجاب می‌کند» (غافر: ۸). از این رو، از نظر قرآن کریم، مردگان از اعمال دیگران بهره می‌برند و استغفار و دعا در حق آنان تأثیرگذار است. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «سلام بر نوح»، «سلام بر ابراهیم»، «سلام بر موسی و هارون»، «سلام بر آل‌یاسین» و «سلام

بر پیامبران» اگر مردگان نفعی از این سلام‌ها نمی‌برند، آنها کاری لغو و بیهوده خوانده بود. درحالی‌که از خدای حکیم کاری بدون حکمت انجام نمی‌گیرد.

نقد نظر وهابیت در آرای اهل سنت

از آنچه گذشت، به دست می‌آید که محل نزاع بحث شفاعت وهابیت با سایر فرق مسلمین در این است که در زمان حیات پیامبر اکرم ﷺ، از او طلب دعا و شفاعت بخشش گناهان اشکالی ندارد. اما در عالم برزخ و قیامت از ایشان و یا سایر افراد شفاعت خواستن شرک است. مگر اینکه از خدا بخواهیم که اجازه شفاعت را به پیامبر بدهد (ابن تیمیه، بی‌تا، ص ۴۷).

افزون بر آنچه از ادله وهابیون و نقد آن گذشت، در اینجا، به نقد دیدگاه وهابیت در خصوص شفاعت و نقد آن در سیره‌ی مسلمانان و در آرای اهل سنت می‌پردازیم:

شافعی در خصوص جواز شفاعت و توسل می‌نویسد:

گاهی توسل به پیامبر ﷺ طلب امری از آن حضرت است؛ یعنی ایشان در این امر سبب واقع شود و از خداوند برای شخص امری را درخواست کند و یا برای شخصی از خداوند شفاعت بخواهد. چنین توسلی از حضرت رسول، همان طلب دعا از ایشان است، گرچه عبارت مختلف می‌باشد (توسل، شفاعت، استغاثه و...) همین نوع است. گفتار کسی که به حضرت می‌گوید: از تو خواهانم که همراه شما در بهشت باشم. هدف وی آن است که پیامبر ﷺ سبب و شافع وی در ورود به بهشت بشود (سمهودی، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۴۲۱).

قسطلانی نیز از علمای اهل سنت در رد عدم جواز شفاعت وهابیت می‌گوید:

بر زائر شایسته است که زیاد دعا و تضرع نماید و نیز استغاثه و تشفع و توسل به جناب پیامبر ﷺ بجوید. در نتیجه، سزاوار است کسی که از او طلب شفاعت می‌نماید، خداوند هم شفاعت شفیع را درحقی قبول بنماید... استغاثه، توسل، شفاعت خواهی ... و توجه به نبی ﷺ چه قبل و چه بعد از خلقت ایشان و چه در مدت حیات دنیایی‌اش و چه بعد از مرگ، که در برزخ به سر می‌برد و چه بعد از آنکه برانگیخته خواهد شد، بدون اشکال است (ابن حنبل، بی‌تا، ج ۵، ص ۳۱۷).

علاوه بر این، سیره‌ی مسلمانان از گذشته تاکنون، بر جواز استغاثه به قبور پیامبران و صالحان بوده است و علماء هم فتوا به جواز چنین عملی داده‌اند. نمونه‌هایی از آن بیان می‌شود:

۱. استغاثه به قبر پیامبر ﷺ: از دارمی نقل شده است:

اهل مدینه دچار قطعی شدید شدند و به عایشه شکایت بردند. وی به آنها گفت: به قبر پیامبر توجه کنید و سوراخی از قبر به طرف آسمان قرار دهید تا بین قبر و آسمان سقفی قرار نگیرد. راوی می‌گوید: این کار را انجام دادند. در نتیجه، بارانی بر ما بارید به‌طوری‌که علفزار روید و شتران چاق

- گردیدند و دنبه گوسفندان از کثرت چربی سرباز کرده و به اصطلاح، فتق گردید و آن سال، سال فتق نامیده شد (دارمی، ۱۴۲۶ق، ج ۱، ص ۵۶؛ سمهودی، ۱۴۰۴ق، ج ۴، ص ۱۳۷؛ امین، ۱۴۱۰ق، ص ۳۱۳).
۲. قبر امام موسی بن جعفر علیه السلام: *ابی علی خلیل* می گفت: هر مشکلی که برایم پیش می آمد، آهنگ قبر موسی بن جعفر می کردم و به او متوسل می شدم. خداوند نیز آنچه را که دوست می داشتیم، برایم آسان می کرد (خطیب بغدادی، ۱۳۴۹ق، ج ۱، ص ۱۲۰).
۳. قبر *ابوایوب انصاری*: *ابن جوزی* گوید: مردم به سوی قبر او (ایوب انصاری) می رفتند و آن را زیارت می کردند و وقتی که دچار حطی می شدند، از آن قبر استسقا (طلب باران) می نمودند (ابن جوزی، ۱۴۲۶ق، ج ۱، ص ۴۷۰).
۴. توسل به قبر *احمد بن حنبل*: *ابن جوزی* شاگرد *ابن تیمیه*، در مناقب *احمد* از *عبدالله بن موسی* حکایت می کند: من و پدرم در یک شب تاریک برای زیارت *احمد* بیرون رفتیم. در آن هنگام آسمان تاریک تر شد. پدرم گفت: پسر من بیا به وسیله این *عبد صالح* (ابن حنبل) به خداوند متوسل شویم تا او راه را برای ما روشن سازد؛ چراکه من از سی سال تاکنون هر وقت که به او متوسل می شوم، حاجتم برآورده می شود (ابن جوزی، ۱۳۷۷، ص ۲۹۷).
۵. *احمد حنبل*، از ائمه چهارگانه اهل سنت، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین نقل می کند: «شفاعتی لمن شهد أن لا اله الا الله مخلصا يصدق قلبه لسانه ولسانه قلبه» (ابن حنبل، بی تا، ج ۲، ص ۳۰۷؛ ج ۶، ص ۴۲۸)؛ شفاعت من برای کسی است که با اخلاص به وحدانیت خداوند شهادت داده و زبان و دلش یکی باشد. این کلام عام است و مطلق شفاعت پیامبر در دنیا، برزخ و قیامت را شامل می شود.
۵. *محمد بن یزید قزوینی*، از محدثان معروف اهل سنت در کتاب *سنن ابن ماجه* روایاتی را با عنوان «باب الشفاعه» جمع آوری می کند و یازده روایت را بیان می کند. وی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: «إن شفاعتی يوم القيامة لاهل الكبائر من أمتی» (ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۴۴؛ ترمذی، ۱۴۰۸ق، ج ۴، ص ۴۵)؛ همانا شفاعت من در روز قیامت برای کسانی از امتم است که مرتکب گناهان کبیره شده باشند. همچنین فرمود: «إذا كان يوم القيامة، كنت إمام النبیین وخطیبهم وصاحب شفاعتهم» (ابن ماجه، ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۴۴۳)؛ وقتی روز قیامت برپا می شود، من پیشوای انبیاء و خطیب آنها و صاحب شفاعت آنها خواهم بود.
۶. *محمد بن اسماعیل بخاری* و *مسلم نیشابوری*، از محدثان نامی اهل سنت، با اندکی تفاوت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین نقل می کنند: «لكل نبی دعوة فأرید ان شاء الله ان اختبى دعوتی شفاعة لامتی يوم القيامة» (بخاری، ۱۴۱۰ق، ج ۸، ص ۱۹۲؛ نیشابوری، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۱۳۱؛ ابن ماجه، ۱۳۷۳،

- ج ۲، ص ۱۴۴)؛ هر پیامبری دعایی دارد و من ان شاء الله می خواهم دعایم را برای شفاعت امتم در قیامت نگه دارم.
۷. *احمد بن شعیب نسائی*، از دیگر دانشمندان اهل سنت در کتاب *سنن نسائی* از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمودند: «اعطیت خمساً لم يعطهن احد قبلی... و اعطیت الشفاعه» (نسائی، ۱۳۴۸ق، ج ۱، ص ۲۱۰)؛ به من پنج چیز داده شد که قبل از من به کسی داده نشده بود... و شفاعت به من داده شد.
۸. *محمد بن عیسی ترمذی*، در کتاب معروف *سنن ترمذی* روایاتی را ذیل عنوان «ما جاء فی الشفاعه» جمع آوری کرده است. از جمله آن روایات، روایتی طولانی است که بر اساس آن، روز قیامت، گرفتاران از امت های پیشین نزد رسول گرامی صلی الله علیه و آله رفته و تقاضای شفاعت می کنند. خداوند خطاب به آن حضرت می فرماید: «یا محمد ارفع راسک، سل تعطیه، اشفع تشفع» (ترمذی، ۱۴۰۸ق، ج ۴، ص ۴۴).
- آنچه از کلام علمای اهل تسنن گذشت، حکایت از این دارد که مقام شفاعت از سوی خدای متعال به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله داده شده است و آن حضرت حق دارند گناهکاران امت را در برزخ و یا عالم قیامت شفاعت نمایند. در حالی که شفاعت مطلق را وهابيون منکر بودند.

نتیجه گیری

این مقاله به بررسی شفاعت از منظر وهابیت پرداخت. از آنچه گذشت، نتایج زیر به دست می آید:

۱. فرد به دلیل مقام و منزلتی که نزد خدای متعال دارد، اجازه می یابد که برای افراد گنهکار وساطت کند و از او بخواهد که از تقصیر ایشان بگذرد.
۲. شفاعت مقامی است که خدای متعال به برخی اولیا و بندگان صالح خود اعطا می کند و ایشان در دنیا، عالم برزخ و آخرت می توانند در حق بندگان گنهکار مؤمن طلب مغفرت نمایند. خدای متعال هم در صورت وجود مصلحت، از سر تقصیر ایشان می گذرد.
۳. در آیاتی از قرآن شفاعت مطلق نفی شده، در آیاتی دیگر، شفاعت مختص خدا دانسته شده است و در آیاتی نیز، شفاعت غیر خدا به اذن خدا ثابت گردیده است. وجه جمع این آیات، این است که شفاعت منحصرأً حقی الهی است، مگر اینکه این حق از سوی صاحب حق به دیگری اعطا شود؛ پس شفاعت مأذون مجاز است. این نوع شفاعت، در عرض فعل خدا نیست، بلکه در طول آن است.
۴. اصل شفاعت مورد اجماع و اتفاق عالمان اسلام است؛ گویا در برخی خصوصیات اختلاف نظر وجود دارد.

منابع

۵. به اعتقاد وهابیون، شفاعت فعل خداست و حق اوست. درخواست فعل وی از غیر او، عبادت و شرک محسوب می‌شود.
۶. برخلاف پندار وهابیون، درخواست شفاعت در شرک نیست، بلکه به اذن الهی است و حقی است که خدای متعال به برخی از بندگان خود واگذار می‌کند. در این موضوع، تفاوتی بین عالم برزخ و غیربرزخ وجود ندارد.
۷. سرزنش درخواست شفاعت مشرکان از غیرخدا در قرآن، به این دلیل است که مشرکان غیرخدا را عبادت می‌کردند و برای ایشان، مقام شفاعت قائل بودند. این موضوع در شفاعت متنی است.
۸. از آنجایی که روح انسان جاویدان و پس از مرگ نیز همچنان در حال حیات است و بین حیات مادی و حیات برزخی ارتباط وجود دارد، و مردگان در عالم برزخ با عالم دنیا نیز در ارتباطند، شفاعت و دعا در حق ایشان مؤثر می‌باشد.

- ابن اثیر، علی بن محمد (۱۳۶۷)، *الکامل فی التاریخ*، تهران، دار الاحیاء التراث العربی.
- ابن تیمیه، احمد (۱۳۱۴ق)، *مجموعه الرسائل والمسائل*، محقق محمد عبدالحکیم عبدالحکیم، مکتبه التوفیقیه.
- ابن تیمیه، احمد (بی تا)، *الهدیه السنیه*، ط. الثانية، بی جا، دارالنشر مکتبه ابن تیمیه.
- ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی (۱۳۷۷)، *مناقب بغداد*، بی جا، دار غریب.
- ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی (۴۲۶ق)، *صفة الصفوة*، بی جا، دارالمعرفة.
- ابن حنبل، احمد (بی تا)، *مسند احمد*، بیروت دار صادر.
- ابن فارس، احمد (۴۱۱ق)، *معجم مقاییس اللغة*، بی جا، دارالجیل.
- ابن کثیر دمشقی، اسماعیل (۴۰۸ق)، *البدایة والنهایة*، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
- ابن ماجه، محمد بن یزید قزوینی، ۱۳۷۳، *سنن ابن ماجه*، تحقیق محمد فواد عبدالباقی، تهران، دارالفکر.
- ابن منظور، محمد بن مکرم (۳۰۰ق)، *لسان العرب*، تهران، دار صادر.
- امین، سیدمحسن، *کشف الارتیاب فی اتباع محمد بن عبد الوهاب*، ۱۴۱۰ق، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- امینی، عبدالحسین (بی تا)، *الغدیر*، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- ایجی، عبدالرحمن بن احمد (بی تا)، *المواقف فی علم الکلام*، بیروت، عالم الکتب.
- بحرانی، علی بن میثم (۳۹۸ق)، *قواعد المرام فی علم الکلام*، قم، مطبعة مهر.
- بخاری، محمد بن اسماعیل (۱۳۰۴ق)، *ارشاد الساری*، لشرح صحیح مسلم، بغداد، المطبعة الامیریه.
- بخاری، محمد بن اسماعیل (۱۴۰۱ق)، *صحیح بخاری*، بیروت، دارالفکر.
- بن عبدالله، عبدالعزیز (۱۴۱۵ق)، *مجموعه فتاوی بن باز*، مکتبه دارطبریه.
- ترمذی، محمد بن عیسی (۱۴۰۸ق)، *الجامع الصحیح و هو سنن ترمذی*، تحقیق احمد محمد شاکر و دیگران، تهران، دارالفکر.
- تفتازانی، سعدالدین (۱۴۰۹ق الف)، *شرح المقاصد*، تحقیق و تعلیق عبدالرحمان عمیره، قم، منشورات الشریف الرضی.
- تفتازانی، مسعود بن عمر (۱۴۰۷ق)، *شرح العقائد النسفیة*، محقق احمد سقا، مصر، مکتبه کلیات الازهریه.
- جرجانی، علی بن محمد (۱۳۲۵ق)، *شرح المواقف*، قم، منشورات الشریف الرضی.
- حجاج نیشابوری، مسلم بن (بی تا)، *صحیح مسلم*، شرح یحیی بن شرف نوری و دیگران، بی جا، دار احیاء التراث العربی.
- خطیب بغدادی، احمد بن علی (۱۳۴۹ق)، *تاریخ بغداد او مدینه السلام*، بی جا، مکتبه العربیه.
- دارمی، عبدالله بن عبد الرحمن (۴۲۶ق)، *سنن الدارمی*، بی جا، المکتبه العصریه.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۳۶۳)، *المفردات فی غریب القرآن*، تهران، دفتر نشر کتاب.
- رضوانی، علی اصغر (۱۳۸۹)، *سلفی گری (وهابیت)*، چ هفتم، قم، مسجد جمکران.
- رضوانی، علی اصغر (۱۳۹۰ش)، *وهابیت و شفاعت*، تهران، مشعر.
- سبحانی، جعفر (۱۳۷۴)، *آئین وهابیت*، چ هفتم، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- سمهودی، علی بن عبدالله (۱۴۰۴ق) *وفاء الوفاء باخبار المصطفی*، تصحیح محی الدین عبدالحمید، تهران، دارالکتب العلمیه.

- شریف مرتضی، *رسائل الشریف المرتضی*، قم، دارالقرآن الکریم، ۱۴۰۵ق.
- الشعرائی المصری الحنفی، عبدالوهاب (۱۹۵۹)، *البواقیت و الجواهر*، قاهره، مکتبه المصطفی البابی المجلس.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین (۱۳۹۳ق)، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ط.الثالثه، قم، اسماعیلیان.
- طبرسی، فضل بن حسن، *مجمع البیان*، ط.الثانیة، بیروت، دارالمعرفة، ۱۴۰۸ق.
- عبدالوهاب، محمدبن (۱۴۱۶ق)، *الاصول الثلاثة و ادلتها و یلبها شروط الثلاثة و القواعد الاربعة*، ریاض، وزارة شؤون الاسلامیة.
- فخررازی، محمدبن عمر (۱۴۱۱ق)، *تفسیر مفاتیح الغیب*، تهران، دارالکتب العلمیة.
- فراء البغدادی الحنبلی، محمدبن ابی علی (۱۴۱۹ق)، *طبقات الحنابلة*، بی جا، الامانة العامة الاحتفال.
- فراهیدی، احمدبن خلیل (۱۴۰۵ق)، *العین*، قم، دار الهجرة.
- کلابادی، ابوبکر محمدبن ابراهیم (۱۴۱۲ق)، *التعرف لمذهب أهل التصوف*، مصحح محمود امین نواوی، مصر، المکتبه الازهریة للتراث.
- ماتریدی، محمدبن محمد (۱۳۹۱ق)، *تفسیر الماتریدی المسمی تأویلات اهل السنة*، بی جا، الجنة القرآن و السنة.
- مجلسی، محمدباقر (۱۳۶۲)، *بحارالانوار*، بیروت، مؤسسة الوفاء.
- محقق حلی (۱۴۱۴ق)، *المسلك فی اصولالدين*، تحقیق رضا استادی، مشهد، مؤسسة الطبع و النشر فی الأستانة الرضویة.
- مصباح، محمدتقی (۱۳۶۷)، *معارف قرآن (خدائشناسی)*، قم، مؤسسه در راه حق.
- مفید، محمدبن محمد نعمان (۱۳۷۲)، *اوائلمقالات فی المذاهب و المختارات*، تحقیق، مهدی محقق، تهران، دانشگاه تهران.
- ملطاوی، حسن کامل (بی تا)، *رسول الله فی القرآن الکریم*، بیروت، دارالمعارف.
- نسائی، احمدبن علی (۱۳۴۸ق)، *سنن النسائی*، تهران، دارالفکر، ج ۱.
- نیشابوری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، بیروت، دارالفکر، بی تا.
- همدانی، عبدالجباربن احمد (۱۴۰۸ق)، *شرح الاصول الخمسة*، بی جا، مکتبه وهبة.